

درس تفسیر آیت الله جوادی

96/08/14

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 19 تا 28 سوره الرحمن

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۱۹) يَبْتَغِيَانِ الْيَعْنَى (۲۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۱) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ (۲۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۳) وَلَهُ الْخَوَارِجُ الْغَنَاءُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۲۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۵) كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۲۶) وَبَاقِي وَجْهِ رَبِّشُدُّو الْجَلَالَ وَالْإِكْرَامِ (۲۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۸)﴾

سوره مبارکه «الرحمن» که بسیاری از نعمت‌های الهی را می‌شمارد، جریان آفرینش دو دریا را هم مطرح می‌کند. آفرینش دو دریایی که یکی شیرین و یکی شور است و از آنها لؤلؤ و مرجان خارج می‌شود، همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید هم در سوره مبارکه «فرقان» مطرح شد و هم در سوره مبارکه «فاطر». سوره مبارکه «فرقان» آیه 53 این است: «وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَجِجْرًا مَخْجُورًا». خدایی که دو دریا را آفرید، یک؛ و اینها را به هم آمیخت مخلوط کرد یا ارسال کرد که به هم مرتبط بشوند و بپیوندند، دو؛ و نگذاشت آب شیرین در آب شور یا آب شور در آب شیرین، اثر تعیین کننده داشته باشد که برگرداند یک سر شیرین بشود، یا یک سر شور بشود؛ این هم یک مطلب، تا هم آن بخش شیرین خاصیت خود را داشته باشد، هم بخش شور خاصیت خود را داشته باشد؛ این در سوره مبارکه «فرقان» بود.

سوره «فاطر» آیه دوازده این است: «وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلِّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيفًا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا». اگر درباره خروج لؤلؤ و مرجان از دریای شیرین و آب شیرین تردیدی بود، در آیه دوازده سوره مبارکه «فاطر» به صورت شفاف روشن می‌کند که از هر دو دریا، این حلیه و گوهر پوشیدنی - که انسان به صورت انگشتر یا گردن‌بند یا گوشوار در می‌آورد - استفاده می‌شود: «مِنْ كُلِّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيفًا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازِرَ لَيَتَنَبَّهُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». جریان کشتیرانی را هم مطرح می‌کند.

در سوره مبارکه «الرحمن» که محل بحث است، آفرینش دو دریا را به صورت «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» ذکر می‌کند. عدم اختلاط تغییر دهنده را در آیه «يَبْتَغِيَانِ الْيَعْنَى» مطرح می‌کند. داشتن لؤلؤ و مرجان برای هر دو را در آیه 22 بیان می‌کند و اینکه مدار کشتیرانی ناو‌ها هست، آن را جداگانه مطرح می‌کند. عمده تشخیص این دو بحر است که این دو بحر کجاست؟ سیدنا الاستاد علامه (رضوان الله علیه) در *المیزان* می‌فرمایند: جوهری گفته شد و بهترین وجه این است، «امثل ما قيل» [1] بهترین وجه و زیباترین وجهی که درباره این بحرین گفته شد این است که دریای شیرین مشخص است، قسمت مهم زمین را هم دریای شور اختصاص داده است. دریای شیرین عبارت از آن مخزن‌های فراوانی است که در زیر زمین هست، یک؛ این مخزن‌ها جوشش دارند و منفجر می‌شوند و به صورت رود عظیم در می‌آید، دو؛ و به این دریا‌های شور می‌ریزد، سه؛ اما ریزش و برخورد آنها به قدری حکیمانه تنظیم شده است که نه آب شور در اینها اثر می‌گذارد که اینها را کلاً شور کند، نه آب شیرین در آب شور اثر می‌گذارد که کلاً آن را شیرین کند.

اشکالی شده است که آب‌های زیر زمین را دریا نمی‌گویند؛ بنابراین نمی‌تواند منظور آن مخازن باشد. پاسخ آن این است که بیان سیدنا الاستاد این است که دریاهای شیرین؛ مثل یک درخت است، اگر چیزی ریشه نداشته باشد و روی زمین آن را نصب کنند، این دیگر شجر نیست و اگر ریشه داشته باشد، در درون خاک باشد و بالا نیامده و شاخه و خوشه نداشته باشد، شجر نیست. یک وقت است که برف‌های قطبی و امثال قطبی با بارش‌های فراوان هماهنگ می‌شوند، یک رود عظیمی را تشکیل می‌دهند، چون منبع ندارد، ریشه ندارد، گرچه رود عظیم است و گاهی به دریا شبیه می‌شود؛ اما دریا نیست. اگر خود مخزن‌های فراوانی که در زیر زمین است، حساب می‌شود و جوششی نداشته باشد و جاری نشود، دریا نیست. دریا آن است که هم مخزن داشته باشد، ماده فراوان زمینی داشته باشد و هم نهر فراوانی از او بجوشد که این مجموعه مثل یک شجر باشد بگویند دریا. پس اگر اشکال بشود که آنچه که در زیر زمین است آن را دریا نمی‌گویند؛ این اشکال وارد است؛ ولی فرمایش علامه این نیست. فرمایش علامه این نیست که آن مخزن‌های زیر زمین را دریا بگویند. ایشان می‌فرمایند مخزن‌های زیر زمینی که به صورت نهر فراوان جاری بشود و به دریای شور برسد، این را دریا می‌گویند. پس اگر برف‌ها آب بشود، باران‌های فراوانی ضمیمه بشود و نهر عظیمی تشکیل بدهند، چون ماده زمینی ندارد دریا نیست. نمی‌شود گفت که آنچه در زیر زمین است دریا نیست، آنچه که در زیر زمین است که از آن لؤلؤ و مرجان استخراج نمی‌شود، چون ایشان آن منبع زیر زمین را به تنهایی دریا نمی‌گویند؛ چه اینکه آب جاری روی زمین بدون منبع را هم دریا نمی‌گویند؛ بلکه آن آب فراوانی که منبع و ذخیره زیر زمین دارد و به صورت سیال جاری می‌شود تا به دریا بریزد، این مجموعه دریاست؛ از این مجموعه می‌شود بحر یاد کرد، از این مجموعه می‌شود لؤلؤ و مرجان صید کرد، از این مجموعه می‌شود ماهی صید کرد و مانند آن. آن‌گاه بعضی از متأخران آمدند آن قید منبع بودن را زدند، این آب‌فراوانی که از برف‌ها یا باران‌ها پیدا می‌شود، این را گفتند بحر و گفته شد که این درست است؛ مثلاً «امثل ما قیل» این است. پس قرآن کریم این سه قسمتی را که نقل می‌کند، همه اینها یکسان نیست. پرسش: ...؟ پاسخ: ما فحص نکردیم، خیلی‌ها می‌گویند و بالکان و اینها این طور است. آب‌های فراوان شیرینی که به دریا می‌ریزد و هر کدام بخش خود را دارند، آن بخش شیرین، شیرین و آن بخش شور، شور است. ما که «جميع ما في الأرض» را فحص نکردیم. آن کسی که زمین و دریا را آفرید، فرمود چنین چیزهایی هم هست.

در سوره مبارکه «فرقان» از ثمر و از آن لؤلؤ و مرجان، سخنی به میان نیامده است؛ آیه 53 سوره مبارکه «فرقان» این

است: «وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلْنَاهُمَا بَرزَخًا وَجَحْرًا مَخْجُورًا» که به یکدیگر نمی‌رسند.

در سوره مبارکه «فاطر» به صورت مثل ذکر کردند، گاهی می‌خواهند مثل مؤمن و کافر را ذکر بکنند، جریان این «وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ»

را ذکر می‌کنند؛ اما یک چیز واقع شده‌ای است و خلق شده است: «وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ» که «هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلِّ تَاكُلُونَ

لَحْمًا طَرِبًا وَتُسَخَّرُ جَوْلًا لِّتَلْبَسُوهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازٍ لِّتَنْبَغُوا مِنْ فَضْلِهِ».

غرض آن است که اشکالی که سیدنا الاستاد شد این است که آب‌ها زیر زمین را دریا نمی‌گویند. این اشکال وارد است؛

ولی فرمایش ایشان این نیست، فرمایش ایشان این است که آن آب‌هایی که منبع زیر زمینی و مخزن زیر زمینی دارد، یک؛ و منفجر می‌شود و بالا می‌آید و به صورت سیل در زمین جاری می‌شود، دو؛ و به دریا شور می‌ریزد، این را بحر می‌گویند. پس اگر چیزی منبع و مخزن نداشته باشد، در اثر آب شدن برف‌های قطبی و مانند آن، آب

فراواني راه بيافتد، اين يك نهر عظيم است، اين بحر نيست.

مطلب ديگر اين است که در «يُخْرِجُ مِنْهُمْ» همان ظاهر آن محفوظ است؛ يعني هر دو به دليل آيه سوره «فاطر» که دارد: «مِنْ كُلِّ ثَلَاثٍ نَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِبًا وَ يُسَخَّرُونَ جَلِيَّةً». يعني هم از دريائي شيرين هم از دريائي شور. بعد فرمود کشتيرانيها از آن خداست، با اينکه اين صنعت است، نه طبيعت. فرمود: «وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَغْلَامِ»؛ به حسب ظاهر کشتي را بشر مي سازد، ناو خدا، نه نا خدا. ناو خدا همين ها هستند؛ مثل کد خدا؛ آن کسي که مدير و مسئول يك روستاست مي گویند کد خدا. آن کسي که مدير و مسئول ناو است به او مي گویند ناو خدا. حالا روي تخفيف مي گویند نا خدا. اين ناو خدا مثل آن کد خدا، مخلوق خداست. خود کشتي که اينها صنعت کردند، بر اساس «خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ»؛ [2] تمام قدرت ها و نيت ها و اساس کار براي خداست. مواد اوليه را خدا داد، بشري که يك سازنده است خدا آفريد، هوش او را خدا آفريد، همه اينها نِعَم الهي هستند و انسان مصرف کننده است. اگر ذات اقدس الهي يك لحظه بعضي از قدرت ها را بگيرد، انسان از پا در مي آيد. انسان مصرف کننده است نه توليد کننده: «خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ».

بنابراين مي فرمايد اين کشتي ها متعلق به اوست، چه اينکه دريا از آن اوست؛ يعني آن طبيعت براي اوست، اين صنعت هم متعلق به اوست؛ منتها شما مجاري فيض او هستيد. در جريان جبهه هاي جنگ فرمود: «فَاتْلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ» [3] آن مسئله جهاد و جبهه است، اين مسئله جهاد اقتصادي است، آن جهاد سياسي است، آن جهاد فرهنگي است. خدا عده اي را با قلم شما هدايت مي کند؛ چه اينکه در ميدان جنگ هم فرمود: «فَاتْلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ».

پس انسان بايد شاکر باشد که به دست او کار خدا انجام مي گيرد؛ چه اينکه - خدائي ناکرده - اگر بيراهه رفته است، به دست او کار شيطاني انجام مي گيرد. اين خطبه هفتم نهج/البلاغه از آن خطبه هاي بسيار بلند علوي است که قبلاً هم در همين جا مطرح شد. وجود مبارک حضرت فرمود که در برابر آن «قُرْب نوافل» [4] که ذات اقدس الهي در مقام فعل که فصل سوم است، مجاري ادراکي و تحريکي انسان کامل را تشکيل مي دهد که فرمود: «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يُنْطَلِقُ بِهِ وَ يَذَرُ الْكَلِمَ يَنْطَرِهَا» [5] که اين را هم مرحوم کليني نقل کردند، هم محدثان ما نقل کردند، هم محدثان اهل سنت نقل کردند، [6] طريق صحيح دارد، طريق موثق دارد، طريق معتبر دارد، اين حديث قرب نوافل به چند طريق نقل شده است. مشابه اين را وجود مبارک حضرت امير در خطبه هفت نهج/البلاغه دارد، آنجا فرمود که شيطان اگر به درون کسي راه پيدا کند، منتظر است که قلب او چه وقت باز مي شود، اين جامه احرام در بر کرده و به صورت يك طواف کننده درآمده، اين حرامي به صورت مُحَرَّم درآمده: «إِنَّ الدِّينَ اتَّقُوا إِذَا مَشَهُمْ طَائِفَتِ الشَّيْطَانِ». اين شيطان الآن مي خواهد طواف بکند، کجا طواف مي کند؟ دور کعبه دل. منتظر چيست؟ منتظر است که دل چه وقت باز مي شود که وارد کعبه دل بشود. آنها که مردان الهي هستند: «إِذَا مَشَهُمْ طَائِفَتِ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» [7] اما آنها که غافل هستند، قلب آنها در اختيار ديگري است، اين شيطان وارد قلب مي شود. وقتي که وارد صحنه دل شد. «يَا أَيُّهَا»؛ تخم گذاري و بيضه گذاري مي کند. وقتي بيضه گذاري و تخم گذاري کرد، «فَرَح»؛ «فَرَح و فَرُوحَت جوجه» [8] «فَرَح» يعني جوجه مي کند، اين تخم ها را تبديل به جوجه مي کند. وقتي تبديل به جوجه کرد، «دَبَّ وَ دَرَج»؛ دابّه را دابّه مي گویند؛ براي اينکه مرتب در حال جنبش است. فرمود صحنه دل را اينها مي گيرد. اينکه مي بينيد بعضي در نماز يا غير نماز آرام نمي گيرند براي همين است، اين قدر اين خاطرات، جنب و جوش دارند، اينها شيطان زاده اند. فرمود اول «يَا أَيُّهَا» بيضه و تخم گذاري مي کند؛ بعد «فَرَح»؛ اين تخم گذاشته شده را به صورت جوجه درمي آورد؛ بعد «دَبَّ»

و درج» دیگر آرام نیست؛ مثل اینکه اگر بچه‌ها در اتاق مطالعه آمدند، این قدر سر و صدا می‌کنند که کسی را نمی‌تواند مطالعه کند. این خاطرات فلان کس این طور گفته، فلان کس این طور رفته، فلان جا این طور شده، این حرف‌هایی که جز زیان هیچ چیزی نمی‌ارزد؛ این صحنه دل را پر می‌کند. آدم می‌خواهد مطالعه کند همین است، نماز بخواند همین است. «دَبَّوْ دَرَج». بعد این جوجه‌ها بزرگ می‌شوند، جوجه‌ها که بزرگ شدند می‌گویند صحنه، صحنه من است. وقتی دل را اینها مالک شدند، اعضا و جوارح تابع دل است. بعد هر کاری که آنها بخواهند، اراده کنند، زبان تابع است، گوش تابع است، می‌فرماید: «فَنَظَرُ بِأَعْيُنِهِمْ وَ تَمَلُّقُ بِأَلْسِنَتِهِمْ» [9] از این به بعد هر چه را آن شیطان‌زاده‌ها بخواهند این شخص می‌بیند و می‌گوید و می‌کند. می‌گوید این نامحرم را نگاه کن، می‌گوید چشم. آن دروغ را بگو، می‌گوید چشم. آن رومی‌زی و زیرمی‌زی هر دو را بگیر، می‌گوید چشم. اینها تشبیه نیست، اینها موعظه نیست، اینها برهان است: «فَنَظَرُ بِأَعْيُنِهِمْ».

در آن خطبه دیگری که به نام خطبه مقام [10] بود و شنونده همان جا جان سپرد و دیگری که آگاه نبود جسارت کرد، بعد از اینکه حضرت فرمود: «مَكَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ»، موعظه‌های رسا این چنین اثر می‌گذارد، آن شخص بی‌ادبی کرد گفت پس چرا در شما اثر نکرد؟ حضرت فرمود: «نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ»؛ می‌دانی در درون تو چه کسی بود که این حرف را به من زد و اعتراض کرد؟ این شیطان بود که به تو گفت این حرف را بزن! تو نمی‌دانی بالاخره من با دیگری فرق می‌کنم. غالب شما این تهران را که رفتید یا تهران می‌نشینید یا از نزدیک دیدید، این دامنه سلسله جبال البرز است، کوه‌های بلندی دارد؛ اما هر پنجاه سال، شصت سال، صد سال گاهی ممکن است سیل‌کی بیاید؛ اما حضرت فرمود من مثل قله دماوند هستم، «يَنْخَدِرُ عَنِّي الشَّيْطَانُ»؛ نمی‌دانم شما آشنا به آن منطقه هستید یا نیستید؟ این قله دماوند شیاری‌های فراوانی دارد، بخشی از آن شیاریها مستقیماً با خود قله ارتباط دارد، هر وقت باران بیاید آنجا سیل است؛ برای اینکه این باران از چند هزار متری بخواهد بیاید همه را بشوید، سیل است. یک دره مخصوصی است که هر وقت باران بیاید، سیل است. فرمود من آن کوه بلند هستم که سیل دارم: «يَنْخَدِرُ عَنِّي الشَّيْطَانُ». تو می‌خواهی حالا چهار تا کلمه موعظه مرا از پا در بیاورد؟! ما یک راه دیگری داریم، تو نمی‌دانی این حرف را شیطان در دهن تو گذاشت. پس گاهی می‌شود انسان - خدایی ناکرده - وقتی مواظب قلب نبود، این حریم الهی را حفظ نکرد، این وارد می‌شود. اینها موعظه نیست، اینها برهان است. موعظه و نصیحت، علم نیست، خطابه است؛ اما اخلاق، برهان است، دلیل عقلی دارد، دلیل شرعی دارد، دلیل نقلی دارد. فرمود این وارد می‌شود تخم‌گذاری و جوجه‌گذاری می‌کند، دانه فراوانی پیدا می‌شود، صحنه دل را آنها می‌گیرند، آن وقت با زبان آن شخص حرف می‌زنند، با چشم او نگاه می‌کنند؛ لذا حضرت فرمود: این شیطان است که به زبان تو حرف زده است. بنابراین اگر ذات اقدس الهی صنعت را تمام و کارهای خیر را به خود اسناد بدهد، درست است؛ چون از اوست، انسان چه چیزی دارد؟ فرمود کشتی که صنعت است متعلق به من است، مواد آن را که خدا خلق کرد، صنعتگر را که خدا خلق کرد، فهم را که خدا خلق کرد، این ابزار را خدا خلق کرد، این شخص آمده اینها را جابه‌جا کرده با هوشی که خدا به او داد؛ لذا فرمود کشتی ناو خدا هم از آن من است: «وَلَهُ الْخَوَارِ الْمُنْفَعَاتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَغْلَامِ». اینها که برجسته هستند در دریا؛ مثل کوه در دریا برجستگی دارند، اینها متعلق به خداست. اینها را خدای سبحان داده است؛ هم دریا را رام کرده که این کشتی‌ها را تحمل بکنند، هم کشتی‌ها را توانمند کرده که دریا را بشکافند و تعبیر دیگر آیه این است که در دریا ما کشتی می‌سازیم که «فَوَاحِشَ» [11] است، دریا را می‌شکافد. به دریا دستور داد شکاف‌پذیر باش! به کشتی توان داد که بشکافد. به سرنشین کشتی دستور داد چگونه هدایت کند، فرمود کل این مجموعه از آن ذات اقدس الهی است، «وَلَهُ الْخَوَارِ»

بعد بحث‌های توحیدی را به بحث‌های معاد ختم می‌کند؛ می‌فرماید: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ «عند التحقيق» این «فانی» اگر صفت مُشَبِّهه به وزن اسم فاعل نباشد، حالا فاعل، اسم فاعل باشد؛ یعنی هم اکنون فانی است. این استعمال مشتق در «مَنْ يَأْتِي و ما يَأْتِي» که یقیناً مجاز است. اگر اختلافی است در «مَنْ قَضَى عَنْهُ الْمَبْدَأُ» است. فرمود هر کس روی زمین هست، فانی است. «مَنْ» تعبیر کرده؛ برای اینکه ما موجود غیر عاقل در زمین نداریم: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾، [12] مخصوصاً بحث درباره جن و انس است، تعبیر به «مَنْ» شده است. فرمود همه اینها ذاتاً فانی هستند و به برکت فیض الهی زنده هستند. ﴿وَيُنْقِى وَجْهٌ رَئِذٌ الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾. ذات اقدس الهی ذاتی دارد و صفات ذاتی و صفات فعلی؛ بعضی از صفات ذاتی مشترک بین ذات و بین فعل. خدا یک علم فعلی دارد و یک علم ذاتی. علم ذاتی فرمود: ﴿عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ﴾ [13] قبل از اینکه اشیا را خلق بکند، او علم دارد بعد خلق می‌کند: ﴿أَلَا لَا يَعْلَمُ مِنْ خَلْقٍ﴾؛ [14] قبل از اینکه خلق بکند علم دارد. یک علم فعلی است که علم «بعد الخلق» است. در بحث‌های جهاد، می‌فرماید که خداوند شما را به وسیله جهاد و اینها امتحان می‌کند، «لِيعْلَمَ» [15] تا بداند که چه کسی صابر است و چه کسی صابر نیست! این علم فعلی است، علم خارج از ذات و زائد بر ذات است. فرمود این علم قبلاً نبود، این که صفت ذات نیست. فرمود ما امتحان می‌کنیم ﴿لِيُمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾ [16] تا ما بدانیم که چه کسی بهتر کار می‌کند؛ این علم فعلی است. علم فعلی خارج از ذات است، صفت فعل است و حادث است و نبود و متغیر است. در برابر علم ذاتی ازلی که همواره بود: ﴿عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ﴾. صفات الهی که بعضی صفت ذات و بعضی صفت فعل هستند، گاهی در یک جامع مشترک هستند؛ مثل علم. این «ذو الجلال و الاکرام» بودن هم از همین قبیل است؛ هم وصف «وجه الله» است و هم وصف خود خدا. در آخرین آیه سوره مبارکه «الرحمن»؛ یعنی آیه 78 این است: ﴿تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ﴾ که رَبُّتو «ذی الجلال» است؛ این «ذی» مجرور هست، ﴿ذی الجلال و الاکرام﴾. در آیه محل بحث فرمود که ﴿وَيُنْقِى وَجْهٌ رَئِذٌ الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾. ما دلیلی نداریم بگوییم این نعتِ مقطوع است و این «ذو» خبر است برای «هو» محذوف. برهانی بر این نیست، گاهی ممکن است چیزی صفت ذات باشد و همان صفت فعل باشد و فرق جوهری دارند و در یک جامع اسمی شرکت دارند. چون روایاتی که دارد انسان کامل؛ مثل اهل بیت (علیهم السلام)، «وجه الله» هستند، ﴿أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَخَّعُ الْأَوَّلِيَاءُ﴾ [17] این گونه از روایات، این گونه از آیات، معنای آن روشن بشود که انسان کامل «وجه الله» است که ﴿أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَخَّعُ الْأَوَّلِيَاءُ﴾. این را درباره وجود مبارک حضرت می‌گوییم. پس ما دلیل نداریم که بگوییم این مرفوع بودن «ذو الجلال» از سنخ نعتِ مقطوع است که خبر برای «هو» محذوف است که «یَبْقِي وَجْهَ رَبِّكَ» که «هو»، آن وجه «ذو الجلال و الاکرام» است. بنابر این «ذو الجلال و الاکرام» هم می‌تواند صفت ذات باشد؛ مثل علم ذاتی؛ هم صفت فعل باشد؛ نظیر علم که در آیات جهاد و آیات ابتلا دارد که ما شما را امتحان می‌کنیم تا بدانیم چه کسی صابر است و چه کسی صابر نیست، این علم، علم فعلی است علم ذاتی که نیست.

[1] المیزان فی تفسیر القرآن، السید محمد حسین الطباطبائی، ج 19، ص 100.

[2] صفات/سوره 37، آیه 96.

[3] توبه/سوره 9، آیه 14.

[4] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 2، ص 352، ط. الإسلامية.

- [5] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 2، ص 352، ط. الإسلامية.](#)
- [6] [تفسير القرآن العظيم، الطبراني، ج 1، ص 242.](#)
- [7] [اعراف/سوره 7، آيه 201.](#)
- [8] [نصاب الصبيان، ص 16.](#)
- [9] [شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحديد، ج 1، ص 228.](#)
- [10] [شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحديد، ج 10، ص 134.](#)
- [11] [فاطر/سوره 35، آيه 12.](#)
- [12] [اسراء/سوره 17، آيه 44.](#)
- [13] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 1، ص 141، ط. الإسلامية.](#)
- [14] [ملك/سوره 67، آيه 14.](#)
- [15] [عنكبوت/سوره 29، آيه 3.](#)
- [16] [انفال/سوره 8، آيه 37.](#)
- [17] [الإقبال بالأعمال الحسنة \(ط - الحديثة\)، السيدين طاووس، ج 1، ص 509.](#)